



امامت عامه در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی

عباس گوهری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز - گروه فلسفه و حکمت اسلامی

چکیده: از جمله مسایل مهمی که مورد توجه تمامی فرق مسلمان قرار گرفته است، مسئله امامت است. تقریباً تمامی متکلمان مسلمان در این باب قلم زده‌اند و در تمامی کتب کلامی می‌توان بحث امامت را یافت. خواجه نصیرالدین طوسی بزرگ فیلسوف و متکلم مسلمان نیز در جای جای تألیفات فراوان خویش به این مسئله پرداخته و سعی در تبیین آن نموده است. از جمله مباحثی که خواجه به آن پرداخته است مباحث امامت عام از جمله تعریف امامت است. اولین و مهمترین گام در تبیین امامت، همین تعریف و روشن شدن محل نزاع است. از آنجا که مسئله امامت سبب افتراق مسلمین به فرقه‌های مختلفی گشته است. تبیین این موضوع بسیار حایز اهمیت است. در این مقاله به نقد تعریف امام از منظر خواجه پرداخته‌ایم و با تعاریف سایر متکلمان مقایسه کرده‌ایم و به برخی مسایل در امامت عامه از منظر خواجه اشاره کرده‌ایم

واژه‌های کلیدی: امامت عامه، امام، خواجه طوسی

۱- مقدمه

فراوان به آن اضافه شده است که بهترین شرح را می‌توان شرح علامه حلی دانست که بسیار محققانه بر این کتاب نگاشته شده است. تألیف دیگر خواجه در کلام رساله قواعد العقاید است که مختصری است در اصول عقاید و شروح مختلفی بر آن نوشته شده است از جمله شرح علامه حلی بنام کشف القواید، شرح رازی، شرح القواعد تألیف سید رکن الدین ابی محمد حسن بن شرفشاه (متوفی ۷۱۷) و تحریر القواعد الکلامیه فی شرح الرساله الاعتقادیه که شارح آن عبدالرزاق بن ملا میر گیلانی را نکویی است.^۱

از دیگر کتب کلامی خواجه می‌توان به کتاب‌های الفصول النصیریّه و تلخیص المحصل اشاره نمود. خواجه تلخیص را در نقد کتاب المحصل امام فخر رازی تألیف و به علاءالدین عطاملک جوینی اهدا نموده است. اگر به جریان نگارش کلام و مباحث کلامی قبل از دوران خواجه نظر بیفکنیم خواهیم دید کلام نگاری در دوران خواجه و پس از او دچار

خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ هـ) از جمله فیلسوفان و متکلمان بزرگ مکتب علمی اسلام و به مثابه دائرةالمعارفی از علوم و معارف زمان خویش است. کمتر مسئله‌ای را می‌توان در میان مسایل علمی آن روزگار یافت که خواجه در آن مورد به کاوش و تحقیق نپرداخته باشد. از جمله علوم و معارف رایج در همه اعصار، علم کلام بوده است و بشر هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز از مباحث کلامی ندیده است. خواجه نیز به فراخور مباحث زمان خویش مباحثاتی در کلام اسلامی دارد و تألیفاتی نیز از خود به یادگار گذاشته است که مهمترین آنها کتاب تجرید الاعتقاد است که وی در آن عقاید و اندیشه‌های کلامی خود را با سبکی نوین و براهینی متین بیان فرموده است. البته کتاب تجرید صرفاً یک کتاب کلامی نیست و شامل امور عامه نیز می‌شود. لیکن جنبه کلامی آن غالب گشته است و مکرر در طول تاریخ به عنوان کتاب کلامی حوزه‌های تفکر شیعه تدریس گشته است و شروح

^۱ - مدرسی زنجانی، محمد. سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸.



اولین گنگره بین المللی خواجه نصیرالدین طوسی

نمی‌شود بلکه اختلاف اساسی در شئون امامت و حیطه‌های رهبری امامان است. در حقیقت اختلاف، یک اختلاف مفهومی است. از جمله متفکرین معاصر که به چنین نکته‌ی ظریفی اشاره می‌کند شهید مطهری است. ایشان معتقدند:

پیشوایی در چند مورد است که در بعضی از موارد اهل تسنن هم قایل به پیشوایی و امامت هستند ولی در کیفیت و شخصش با ما اختلاف دارند اما در بعضی از مفاهیم امامت اصلاً آنها منکر چنین امامتی هستند نه اینکه قایل به آن هستند و در فردش با ما اختلاف دارند.^۳

امامت به معنای زعامت و رهبری اجتماع وجه اشتراک شئون امامت از دیدگاه تمامی فرق است یعنی تمامی فرقه‌های مسلمان وجود شخصی که پس از پیامبر(ص) رهبری جامعه در امور دنیایی، اجرای حدود و مسایل دینی را به عهده بگیرد ضروری می‌دانند. در واقع تمامی فرق بر این که شخص باید پس از پیامبر(ص) عهده‌دار شئون اجتماعی جامعه مسلمین باشد، اختلافی ندارند بلکه موضع نزاع در این است که آیا امام عهده‌دار جمیع شئون و بنایی و اخروی است یا خیر؟ در واقع اهل سنت شئون خلفای - سه گانه را چیزی ورای زعامت اجتماعی امور مسلمین نمی‌دانند و معتقدند ریاست دینی جامعه و حفظ دین که لازمه‌اش عصمت است، از شئون نبی است که پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) کسی به چنین مقامی دست نخواهد یافت.

از نظر متکلمان شیعه ائمه(ع) جانشینان برحق رسول اعظم(ص) در بیان دین، تبیین عقاید دینی و دفع شبهات دینی ایشانند. پیامبر(ص) عهده‌دار چنین منصبی بوده و امکان ندارد تمام مسایل مبتلابه در همان دوران میان نبی اکرم(ص) طرح و حل شده باشد پس بنابراین به عقیده شیعه باید کسانی پس از پیامبر(ص) عهده‌دار این منصب باشند که این منصب یکی از شئون مختلف ائمه شیعه است.

«درواقع در اینجا امامت نوعی کارشناسی اسلام می‌شود اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد، کارشناسی من جانب الله [و ائمه] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند البته نه اسلام شناسانی که قهراً جایز الخطا باشند - بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است علوم اسلام را از پیغمبر(ص) گرفته‌اند. اینجاست که اختلاف مبنایی شیعه و اهل سنت در مسئله امامت آشکار می‌شود در حقیقت اهل سنت برای هیچ کس چنین مقامی قایل نیستند و فقط پیامبر(ص) را دارای چنین علمی می‌دانند لاغیر.

تغییر و تحول اساسی گشته است. درواقع خواجه طوسی نقطه عطف سیر کلام اسلامی است. چرا که قبل از خواجه متکلمین چندان تمایلی به استفاده از ادله فلسفی در اثبات مطالب کلامی از خود نشان نمی‌دادند. متکلمین مقدم بر خواجه مانند شیخ مفید، سید مرتضی، با همان روش سنتی کلامی خود سعی در اثبات موضع خود می‌نمودند ولی وجود خواجه به عنوان یک فیلسوف که دغدغه‌های کلامی نیز دارد سبب شد وی نتواند کلام خود را از فلسفه تفکیک نماید و در مسایل کلامی بسیاری از ادله و تبیین‌های فلسفی را وارد کند. در واقع در دوران خواجه سنت کلامی شیعه آغشته به فلسفه اعم از فلسفه اسلامی و یونانی می‌گردد و این سنت تاکنون نیز ادامه دارد بحدی که تفکیک فلسفه اسلامی از کلام اسلامی بسیار سخت و حتی ناممکن است.

خارج از هرگونه داوری در مورد این نوآوری خواجه می‌توان وی را مبتکر کلام فلسفی در تاریخ کلام شیعه دانست.

از جمله مباحث مهمی که خواجه و سایر متکلمین در کتابهای کلامی خود از آن یاد کرده‌اند مبحث امامت است و خواجه با نگارش تک رساله‌ای در باب امامت نشان داده است که موضوع چقدر برایش اهمیت دارد.

از سویی پس از خواجه متکلمین عامه با نگارش کتبی کلامی مستقیم و غیر مستقیم به نقد اندیشه‌های خواجه در کلام پرداخته‌اند. در این مقاله به طور خلاصه به بررسی اندیشه‌های خواجه در امامت عامه پرداخته‌ایم و حتی الامکان داوری نموده‌ایم. از آنجا که تا موضع نزاع در مباحث کلامی روشن نشود بحث راه به جایی نمی‌برد. ابتدا به تعریف امامت از منظر خواجه می‌پردازیم.

تعریف امامت

واژه امام در لغت به معنای انسانی است که به گفتارش یا نوشته‌اش یا غیر آن اقتدا کند و تفاوتی ندارد که او بر حق باشد یا باطل.^۲ در معنای لغوی، امام اختلافی میان متکلمان مشاهده نمی‌شود. آنچه معرکه آراست تعریف اصطلاحی واژه امام است. در حقیقت می‌توان گفت اگر درمعنای اصطلاحی واژه امام کنکاش شود مشخص خواهد شد منشأ اختلافات فرقه‌ای در امامت ناشی از تعاریف مختلف این واژه است. در واقع اختلاف شیعه و غیر شیعه در امامت در مصداق امام خلاصه

^۳ - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ سوم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۲، ج ۴، تهران، صدرا، ص ۸۴۲.

^۲ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول ۱۴۱۶، دمشق، دارالقلم، ص ۷۸.



الامة اذا عز لوالامام عند فسقه فان الكل ليس شخصاً واحداً و نقض هذاالتعريف بالنبوة والاولى ان يقال هي خلافة الرسول في اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الامة.^۷ جرجانی به تبع ایچی معتقد است باید با قیدی تعریف امام را از نبی جدا نمود. و آن قید: خلافة الرسول است. یعنی امام خلیفه نبی است. اگر به تعاریف اهل سنت از امام و امامت نظر بیفکنیم خواهیم دید چنین قیدی را همه مراعات کرده‌اند. مثلاً ابن خلدون امامت را چنین تعریف می‌کند:

الامامة نيابة عن صاحب الشريعة في حفظ الدين و سياسة الدنيا.^۸ سعدالدين تفتازانی نیز در تعریف امامت می‌گوید: وهی ریاسة عامة فی امرالدين والدنيا خلافة عن النبي.^۹ همانگونه که ذکر شد و مشاهده می‌شود، فرق غیر شیعه قید خلافة عن النبي را به نحوی در تعریف امامت وارد کرده‌اند که قید صحیحی است و خواجه از آن احتراز نموده است. خواجه در رساله قواعدالعقاید نیز تعریفی از امامت آورده است که باز هم چنین قیدی در آن مشاهده نمی‌شود هر چند شخص خواجه، تعریف خود از امامت در رساله الامامة را کاملترین می‌داند. تعریف خواجه از امامت در رساله قواعدالعقاید چنین است:

الامامة ریاسة عامة دينية و دنیویة و زجرهم عما یضرهم بحسبها.^{۱۰} اگر نظری به آثار متکلمان شیعه پس از خواجه بیندازیم، تعریف ایشان از امامت، این قید را شامل می‌شود. علامه حلی که با شرح خود بر تجرید الاعتقاد خواجه سبب رونق این کتاب مهم در میان حوزه‌های علمی شیعه گشت امامت را چنین تعریف می‌کند: الامامة ریاسة عامة فی امورالدنيا والدين لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي.^{۱۱}

اهل سنت در اینگونه امامت اصلاً قایل به وجود امام نیستند. قایل به امامت نیستند نه اینکه قایل به امامت هستند و می‌گویند علی(ع) امام نیست و ابوبکر چنین است. برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچیک از صحابه چنین شأن و مقامی قایل نیستند. و لهذا در کتابهای خودشان هزاران اشتباه را از ابوبکر و عمر در مسایل دین نقل می‌کنند.^۴

خواجه طوسی از آنجا که مانند هر شیعه دیگری به مبحث امامت بسیار بها داده است رساله مختصر و پرارزشی را در میان مکتوبات خویش به مسئله امامت اختصاص داده است. این رساله در ضمن کتاب تلخیص المحصل به چاپ رسیده است. خواجه در تعریف امامت، در این رساله به این نکته اشاره می‌کند که این تعریف از سایر تعاریف امام کاملتر است و چنین می‌فرماید:

و هذا الحد اتم مما ذكر في بعض الكتب^۵ خواجه کاملترین تعریف خود از امام را چنین بیان می‌کند: «الامام هو الانسان الذي له الرياسة العامة في الدين و الدنيا بالاصالة في دارالتكليف»^۶

از نظر خواجه امام شرایطی دارد:

۱- امام انسان است، ۲- ریاست عامه در امور دین و دنیای مردم دارد، ۳- ریاست امام اصالتاً است و نیابتاً نیست. این قید افرادی را که از سوی امام بر مردم حاکم می‌شوند خارج می‌کند. ۴- امام در طول تاریخ و مادامی که دنیا دنیاست، امام است. تعریف خواجه از امام، ظاهراً هیچ تفاوتی بین امام و نبی باقی نمی‌گذارد. در واقع اشکال عمده‌ای که به این تعریف وارد است آن است که چه تفاوتی بین ریاست عامه امام و ریاست عامه نبی است؟ از آنجا که تعریف باید جامع و مانع باشد باید تعریف خواجه از امام را مقید به قیدی نمود.

اشکالی که قاضی عضدالدین ایچی و جرجانی به این تعریف وارد می‌کنند نیز همین است ایشان تعریف امام را چنین بیان می‌کنند: الامامة ریاسة عامة فی امورالدين لشخص من الاشخاص فقیده العموم احتراز عن القاضي والرئيس و غیرهما والقید الاخير احتراز عن کل

7 - الايجی، قاضی عضدالدین عبدالرحمن، چاپ اول، ۱۳۲۵، افسس، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

8 - ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱، ص ۱۹۱.

9 - تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ج ۳، ۱۴۲۱، ص ۴۶۹.

10 - طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، ص ۴۵۷.

4 - مطهری، مرتضی. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۶.

5 - طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، چاپ دوم، ۱۴۰۵، دارالاضواء، بیروت، ص ۴۲۶.

6 - همان، ص ۴۲۷.



اولین گنگره بین المللی خواجه نصیرالدین طوسی

در حقیقت اهمیت امامت در شیعه کمتر از نبوت نیست. تمامی متکلمین شیعه امامت را از اصول برشمرده‌اند. خواجه طوسی نیز چون متکلمان پیش از خود، امامت را از اصول برشمرده است. وی در ابتدای رساله‌ای که در امامت نوشته است چنین می‌فرماید:

الحمد لله واسع الرحمة وسایغ النعمة وصلى الله على شافع الاممة وكاشف الغمة وآله اولى العصمة وذوى الحكمة و بعد، فقد التمس منى من هو اوحده زمانه و افضل اقارنه، الاخ الاجل، الامام الاكمل، مجدالدين، شهاب الاسلام سندالفضلاء فخرالعلماء، على بن نامور، ادام الله بهجته و حرس من الافات مهجته، تحرير رساله و جيزه فى معرفه الركن الثالث من اصول الدين و هوالكلام فى امامه الائمه الطاهرين بحسب ما يقتضيه الانظار ويرتضيه العقول.^{۱۴}

خواجه در این مقدمه امامت را رکن سوم از اصول دین برمی‌شمارد و معلوم است مسئله امامت برای وی آن چنان اهمیت داشته که رساله‌ای در این باب به رشته تحریر درآورده است.

در مقابل، خواجه که امامت را از اصول می‌داند متکلمان اهل سنت چنین اعتقادی ندارند و امامت را از فروع دین برشمرده‌اند.

غزالی می‌گوید: بررسی مسئله امامت چندان مهم نیست و از مسایل عقلی به شمار نمی‌رود بلکه یک مسئله فقهی است که تعصب‌هایی را برانگیخته است و اگر کسی از بررسی آن اعراض کند سالم‌تر از کسی است که در آن فرو رود هر چند به حقیقت برسد، چه رسد به اینکه خطا کند.^{۱۵}

معلوم نیست چرا غزالی اصرار دارد که اصلاً محققین وارد مسئله امامت نشوند و به تحقیق نپردازند.

سیف‌الدین آمدی نیز می‌گوید:

سخن درباره امامت از اصول دین نیست بلکه از مسایل لازم نیز به شمار نمی‌آید به گونه‌ای که مکلف نتواند از آن اعراض کند یا به آن علم پیدا نکند بلکه اعراض از آن بهتر از پرداختن به آن است زیرا بررسی این مسأله از تعصب و هوای نفس جدا نمی‌شود، حتی فتنه‌هایی را برانگیخته و موجب بدبینی به سلف می‌گردد و این در صورتی است

همچنین شارح فاضل اندیشه‌های کلامی علامه، مقدادبن عبدالله السیوری معروف به فاضل مقداد در شرح خود بر کتاب گرانسنگ باب حادی عشر بقلم علامه حلی، بخوبی تعریف امامت را تحلیل کرده و دقیقاً به نقصان تعریف خواجه از امامت اشاره می‌کند.

به نظر فاضل مقداد، تعریفی که از خواجه برای امامت ذکر شده است بر نبوت نیز منطبق است:

و مع ذلك كله فالتعريف ينطبق على النبوة .

فاضل مقداد راه حل را انضمام قید «بحق النبایة عن النبى» یا «بواسطة بشر» به تعریف امامت می‌داند:

فحينئذ يزداد فيه بحق النبایة عن النبى او بواسطة بشر.^{۱۲}

با توجه به مکتوبات خواجه و مسایل کلامی که وی در مسئله امامت متذکر شده است، ظاهراً چنین اشکالی بر تعریف ایشان از امامت وارد است. مگر اینکه خواجه چنین قیدی را بدیهی دانسته و ذکر آن را ضروری ندانسته شد.

امامت از اصول است یا فروع

قبل از اینکه بررسی کنیم خواجه، امامت را از فروع می‌داند یا اصول، باید واژه اصل و فرع را تحیل کنیم. به چه چیزی اصل و به چه چیزی فرع گفته می‌شود؟ واضح است که اصل و فرع دو واژه نسبی‌اند و چیزی که نسبت به دیگری اصل است ممکن است نسبت به چیز دیگری فرع باشد. مرحوم مظفر امامه را اصلی از اصول دین می‌شمارد و اصل را چنین تبیین می‌نماید:

نعتقد ان الامامة اصل من اصول الدين، لا يتم الايمان الا بالاعتقاد بها ولا يجوز فيها تقليد الاءاء والاهل والمربين مهما عظموا وكبروا بل يجب النظر فيها كما يجب النظر فى التوحيد والنبوة^{۱۳}

مرحوم مظفر چند ویژگی را برای اصول دین برشمرده است. اولاً: اگر کسی به آنها معتقد نباشد مؤمن نیست. ثانیاً تقلید در اصول جایز نیست و باید در آنها با تفکر و استدلال نظر کرد.

^{۱۱} - حلی، الحسن بن یوسف، الباب الحادی عشر، تهران، ۱۳۶۵، به کوشش دکتر مهدی محقق، با همکاری دانشگاه تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، ص ۳۹

^{۱۲} - فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله السیوری، النافع یوم الحشر فى شرح الباب حادی عشر، ص ۴۰.

^{۱۳} - مظفر، محمدرضا. عقایدالامیه، تحقیق عبدالکریم الکرمانی، دارالغدیر، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۲۸، ص ۱۱۹.

^{۱۴} - طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، ص ۴۲۴.

^{۱۵} - غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فى الاعتقاد، مصر، شرکه مکتبه و مطبعة البابی الحلبی، بی‌تا، ص ۲۳۴.



که در تحقیق خود واقع بینانه حرکت کند چه رسد که از راه راست بیرون رود.^{۱۶}

تشابه فراوان میان کلام غزالی و آمدی حاکی از آنست که اکثر متکلمین غیر شیعه ورود به مبحث امامت و تفکر و پژوهش در آن را چندان جایز نمی‌شمارند. قاضی عضدالدین ایجی در مواقیح^{۱۷} و تفتازانی^{۱۸} در شرح المقاصد نیز چنین اعتقادی دارند.

نکته جالب توجه اینست که چطور چنین مسئله‌ای که سبب افتراق امت اسلام به فرق مختلف گشته است و شهرستانی در بیان اهمیت آن گفته است:

ما سلّ سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سلّ علی الامامة فی کل زمان^{۱۹} «هیچ مسئله‌ای در اسلام مانند امامت باعث جنگها و درگیریها نشده است» از فروع دین است؟

با توجه به اینکه اکثر کتب کلامی خالی از بحث امامت نیست و متکلمین بحثهای فراوانی پیرامون این مسئله داشته‌اند آیا صحیح است این مسئله را از فروع بدانیم؟ درحالیکه بحث از امامت سبب تکفیرها و تفسیق‌های فراوان گشته است.

افرادى بوده‌اند که در مسئله امامت قایل به تکفیر مخالفان شده‌اند مثلاً ابوالفتح اسروشنی (م ۶۳۲) از متکلمین اهل سنت منکران امامت ابوبکر را کافر می‌نامد.^{۲۰}

در مقابل، متکلمین شیعه نیز امامت را رکن دین نامیده‌اند و خروج از امامت را خروج از توحید انگاشته‌اند:

شیخ صدوق می‌فرماید:

يجب ان يعتقد ان المنكر الامام كالمنكر للنبيه والمنكر للنبيه كالمنكر للتوحيد.^{۲۱}

همچنین شیخ مفید نیز قبولی اعمال را بدون پذیرش ولایت و امامت، جایز نشمرده و معتقد است منکر امامت مستوجب آتش است و حتی در آتش خالد است.

واتفقت الامامية علی ان من انكر امامة احدلائمة و جحد ما اوجبه الله تعالى من فرض الطاعة فهو كافر ضال مستحق للخلود فی النار.^{۲۲}

علامه حلی نیز می‌فرماید:

فقد ذهب اکثر اصحابنا الی تکفیرهم لان النص معلوم بالتواتر من دین محمد فیکون ضرورياً ای معلوماً من دینه ضرورة فجاهده یکون کمن یجحد وجوب الصلوة^{۲۳}

ایشان نیز، منکرین امامت را بنا بر عقیده اکثر متکلمین شیعه کافر می‌نامد چرا که ضروری دین را منکر شده‌اند.

همچنین شارح کشف المراد، هاشم حسینی طهرانی نیز در توضیح المراد، منکرین امامت را به خاطر انکار اصل امامت کافر می‌داند.^{۲۴}

بنابراین، خوابه طوسی، به حق و شایسته، امامت را از اصول دین برمی‌شمرد و حتی متکلمین شیعه امروز نیز امامت را از اصول می‌شمردند، دلایل و برهین فراوانی نیز موضع وی را تأیید و تحکیم می‌نماید. آیت‌الله جوادی آملی در تأیید اینکه امامت از اصول دین است چنین می‌گوید:

امامت در تفکر امامیه از مسایل کلامی است نه فقهی و جزء اصول به شمار می‌آید نه فروع. زیرا گروهی مانند خوارج و اصمّ نصب امام و زعیم جامعه را واجب نمی‌دانند - یا مطلقاً یا در خصوص حال ظلم و فساد و یا در خصوص حال عدل و امن - و گروهی واجب می‌دانند ولیکن بر مردم نه بر خداوند مانند اشاعره که نصب امام را بر مردم واجب می‌دانند، به دلیل سمعی و نه عقلی و همانند معتزله که آن را بر مردم واجب می‌دانند به دلیل عقلی البته شدودی از اهل اعتزال رأی دیگری دارند و روشن است چیزی که بر مردم واجب باشد فقط یک حکم فقهی و فرعی است گرچه دلیل وجوب آن عقل باشد. لذا مسأله امامت نزد گروههای یاد شده یک فرع فقهی است نه اصل کلامی و یک مسأله عملی است نه اعتقادی و اما امامیه معتقد است که نصب آن واجب است نه بر مردم بلکه فقط بر خداوند و چون معنای وجوب چیزی بر خدا به معنای ضرورت هستی و صدور قطعی آن از خداوند است نه به معنای باید تکلیفی، لذا به علم هستی شناسی برمی‌گردد یعنی فلسفه و کلام نه علم باید شناسی یعنی فقه. و چون در ردیف

16 - آمدی، سیف‌الدین، غایة المرام فی علم الکلام، تحقیق، عبداللطیف، قاهر، ۱۹۷۱ م، ص ۳۶۳.

17 - ایجی، عضدالدین. المواقیح، ج ۸، ص ۳۹۵.

18 - تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱.

19 - شهرستانی، عبدالکریم، ملل و نحل، ص ۲۴.

20 - الاسروشنی، ابوالفتح، فصول الاسروشنی، مبحث الامامة به نقل از کلام فلسفی محمد حسن قدردان قراملکی.

21 - شیخ صدوق، الهدایة، ص ۷، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷.

22 - شیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۷.

23 - الحدائق، ج ۵، ص ۱۷۵، به نقل از کلام فلسفی، محمدحسن قدردان قراملکی،

ص ۱۸۶.

24 - حسینی طهرانی، هاشم. توضیح المراد تعلیقه شرح تجرید الاعتقاد، تهران،

انتشارات مفید، چاپ سوم، تیر ۱۳۶۵، ص ۶۷۳.



اولین گنگره بین المللی خواجه نصیرالدین طوسی

- [۷] جوادی آملی، عبدالله . پیرامون وحی و رهبری، چاپ سوم، انتشارات الزهرا
- [۸] الحدائق، ج ۵، ص ۱۷۵، به نقل از کلام فلسفی، محمدحسن قدردان قراملکی
- [۹] حسینی طهرانی، هاشم . توضیح المراد تعلیقہ شرح تجرید الاعتقاد، تهران، انتشارات مفید، چاپ سوم، تیر ۱۳۶۵
- [۱۰] حلّی، الحسن بن یوسف، الباب الحادی عشر، تهران، ۱۳۶۵، به کوشش دکتر مهدی محقق، با همکاری دانشگاه تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل
- [۱۱] راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول ۱۴۱۶، دمشق، دارالقلم
- [۱۲] شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰
- [۱۳] شیخ صدوق، الهدایة، ص ۷، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷
- [۱۴] شیخ مفید، اوایل المقالات، نشر گنگره بزرگداشت شیخ مفید، قم، ۱۳۷۵
- [۱۵] طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، چاپ دوم، ۱۴۰۵، دارالاضواء، بیروت
- [۱۶] غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، مصر، شرکة مکتبة و مطبعة البابی الحلبی، بی تا
- [۱۷] فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله السیوری، النافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر
- [۱۸] مدرسی زنجانی، محمد. سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳
- [۱۹] مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ سوم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۲، ج ۴، تهران، صدرا
- [۲۰] مظفر، محمدرضا . عقایدالامیة، تحقیق عبدالکریم کرمانی، دارالغدير، قم، الطبعة الثانی

هستی خداوند و صفات ثبوتیه ذات اقدس الله قرار دارد یک امر اعتقادی بوده و جزء اصول عقاید امامیه بشمار می آید نه فروع دین.^{۲۵} بنابراین ریشه اختلاف متکلمین شیعه و سنی در برشمردن امامت از اصول یا فروع مشخص می گردد، طبق مبنای شیعه . امام معصوم است و تعیین امام معصوم از جانب خداوند است . بنابراین جایگاه امامت نزد شیعه، در علم کلام، از اصول است و طبق مبنای اهل سنت، امام لزومی ندارد معصوم باشد، تعیین وی برعهده مردم است و از فروع دین بشمار می آید.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت می توان گفت بر تعریف خواجه از امامت می توان خرده گرفت چرا که در تعریف ایشان از امام، تفاوتی بین نبی و امام مشاهده نمی شود مگر اینکه خواجه را معتقد به این بدانیم که تفاوتی بین نبی و امام نمی بیند ثانیاً خواجه بحق امامت را از اصول دین برمی شمرد که در این مسئله با سایر متکلمین شیعه همگام است.

مراجع

- [۱] آسمانی . قرآن مجید
- [۲] ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱
- [۳] الاسروشنی، ابوالفتح، فصول الاسروشنی، مبحث الامامة به نقل از کلام فلسفی محمد حسن قدردان قراملکی
- [۴] آمدی، سیف الدین، غایة المرام فی علم الکلام، تحقیق، عبداللطیف، قاهر، ۱۹۷۱ م
- [۵] لایجی، قاضی عضدالدین عبدالرحمن، چاپ اول، ۱۳۲۵، افسس، شرح الموافق، ج ۸
- [۶] تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ج ۳، ۱۴۲۱

25 - جوادی آملی، عبدالله . پیرامون وحی و رهبری، چاپ سوم، انتشارات الزهرا، ص